رويكرد عقلى بر ضرورت وجود امام

 رحيم لطيفى

اشاره:

اصل امامت، باور همگاني مسلمانان بوده و هست، دلايل نقلي، عقلي، جامعه شناختي و... پشتوانه‏ي اين باور مي‏باشد با ره آورد بيشتر اين ادله، اثبات امامي است كه: داراي ملكه‏ي عصمت و معرفي شده از جانب خدا باشد؛ از آنجا كه مشرب عقل مورد تأييد شرع و مقبول همگان است، اين نوشتار به طرح و ارزيابي دلايلي عقلي اثبات امامت مي‏پردازد.

قاعده‏ي لطف و امامت‏

از آن جا كه خردورزي، در پيدايش و استمرار عقيده، سهم بسزايي دارد و چه بسا ترزيق يك باور از راه تقليد و يا اكراه ممكن نباشد، اهمّيّت كنكاش از ريشه‏هاي امام باوري، آشكار مي‏شود. دانشمندان زيادي، هر كدام، بر پايه‏ي تخصّصي كه دارند، دلايلي آورده‏اند تا ثابت كنند كه انسان و جامعه‏ي انساني، همواره، نيازمند پيشواي الهي است.(1)

اين نوشتار در حد توان، به طرح، توضيح و بررسي برخي از آن دلايل مي‏پردازد.

آن دلايل. اين چنين‏اند:

1- برهان لطف؛ 2- برهان عنايت؛ 3- قاعده‏ي امكان اشرف، 4- برهان علم حضوري؛ 5- قاعده‏ي حُسن و قبح عقلي؛ 6- احتياج دروني؛ 7- لازمه‏ي حركت و كمال؛ 8- اقتضاي برهان نظم؛ 9- جداناپذيري شريعت از رهبري الهي؛ 10- اهداف عالي حكومت اسلامي؛ 11- قلمرو حكومت اسلامي.

قاعده‏ي لطف‏

يكي از اصول و قواعد مهم در كلام عدليّه ((قاعده‏ي لطف)) است كه پس از قاعده‏ي ((حُسن و قبح عقلي)) از بنيادي‏ترين قواعد كلامي به شمار مي‏رود؛ زيرا، مسائل اعتقادي زيادي مُستند به اين قاعده هستند. وجوب تكليف، بعثت، امامت، عصمت رهبران الهي،... از اين قبيل است.

كاربرد اين قاعده، منحصر در مباحث كلامي نيست، بلكه دامنه‏ي آن، مباحثي از علم اصول مانند حجيّت اجماع(2) را در نور ديده و به علم فقه هم مانند مباحث امر به معروف و نهي از منكر(3) نفوذ كرده است.

نيز قاعده‏ي لطف، فقط، مورد توّجه دانشمندان، شيعي نيست، بلكه دانشمندان معتزلي، آن را پذيرفته(4) و بر آن، اقامه‏ي برهان كرده‏اند و دانشمندان اشاعره به آن توجّه وافري مبذول داشته‏اند.(5)

اين قاعده، صرفاً، در ميان انديشه‏مندان مسلمان مطرح نبوده، بلكه پيش از آن، در كلام مسيحي، مورد گفت و گو قرار گرفته است، از جمله مفاهيم بسيار مهم و كليدي در كلام مسيحيّت، مفهوم لطف (Grace) است كه در قرون وسطاي مسيحي، موجب پيدايش نظام كلامي ويژه‏اي به نام ((الهيات لطف)) شده است.(6)

در پايان اين نوشتار، به عنوان ضميمه، مقايسه‏ي كوتاهي ميان لطف در كلام شيعي و لطف در كلام مسيحي انجام خواهد شد.

تعريف لطف‏

لطف، در لغت، يعني مجرد ارفاق، احسان، مهرباني، اكرام، و شفقت(7). از دانشمندان كلام، كسي به وجوب انجام دادن لطف به اين معاني بر خداوند، معتقد نشده است.(8)

در اصطلاح متكلّمان، نعمت‏ها، خيرات، مصالح - و گاهي - آلامي را كه از جانب خداوند به بندگان‏اش مي‏رسد و بيش‏تر مربوط امور دين و براي كمال معنوي و نيل به سعادت اُخروي است، به گونه‏ي كه اگر اين مواهب و مصالح نبود، نظام آفرينش لغو، و اصل تكليف، عبث مي‏شد، ((الطاف)) گفته مي‏شود.(9) البته اگر اين گونه امور، مربوط به نظام معاش و دنياي انسان‏ها باشد و بيش‏ترين بهره‏اش، به جسم و بُعد مادي آنان برسد - كه در اصطلاح متكلّمان ((الاصلح)) ناميده مي‏شود - (10). از بحث ما خارج است.

اقسام لطف‏

براي اين كه مسئله‏ي ((نياز هميشگي بشر به پيشواي الهي)) در سايه‏ي قاعده‏ي لطف، به صورت روشن، مستدل گردد، بيان اقسام لطف و اين كه مسئله‏ي مورد بحث، تحت كدام قسم است، ضروري مي‏نمايد.

پاره‏اي از شبهات كه بر اصل قاعده‏ي لطف و يا بر استناد مسئله‏ي امامت به قاعده‏ي لطف شده است، ناشي از كم توجّهي به اقسام لطف و ارايه نكردن تعريف روشن از آن‏ها است. كساني هم كه به دفاع برخاسته‏اند، به اين مهم، كم‏تر توّجه كرده‏اند، لذا در مقام جواب، دچار مشكل شده‏اند.

لطف، به لحاظ تأثير و بهره‏مند ساختن انسان‏ها، دو قسم مي‏شود: لطف محصلّ و لطف مُقرّب. لزوم وجود پيشواي الهي، از مصاديق هر دو نوع مي‏تواند باشد.

لطف محصِّل‏

لطف محصّل، عبارت است از انجام دادن يك سري زمينه‏ها و مقدّماتي از سوي خداوند كه تحقّق هدف و غرض خلقت و آفرينش، بر آن‏ها متوقّف است، به گونه‏ي كه اگر خداوند، اين امور را در حقّ انسان‏ها انجام ندهد، كار آفرينش لغو و بيهوده مي‏شود.(11) برخي از مصاديق اين نوع لطف، بيان تكاليف شرعي، توان‏مند ساختن انسان‏ها براي انجام دادن تكليف، نصب و معرّفي وليّ و حافظ دين و... (12) است.

لطف به اين معنا، مُحقِقّ اصل تكليف و طاعت است.(13)

ابواسحاق نوبختي، در مقام تعريف لطف محصّل مي‏فرمايند:كاري كه خداوند، در حقّ مكلّف انجام مي‏دهد كه ضرري براي مكلّف ندارد، منتها اگر اين كار انجام نمي‏شد، ديگر طاعتي محقّق نمي‏شد.(14)

طرح برهان لطف محصّل و امامت‏

وقتي انسان از مطالعه‏ي خود و مخلوقات و هستي به اين نتيجه رسيد كه تمام مخلوقات آفريده‏ي خداوند است و از مشاهده و انديشه در نظم و نعمت‏ها و اسرار آفرينش، به اوصاف و هدف‏مندي مبدأ اعلي رسيد، مي‏داند كه خداوند نعيم و حكيم، از پيدايش هستي و انسان هدفي دارد (حكمت و هدف‏مندي در آفرينش) و چون خداي سبحان. بي‏نياز مطلق است، پس هدف، سعادت و به كمال رساندن انسان‏ها است، و رسيدن به آن هدف والا، براي انسان‏ها كه مركّب از عقل و شهوت‏اند و در انتخاب راه سعادت و شقاوت مختارند(15)، بدون فرستادن برنامه و راهنما از جانب خداوند، ممكن نيست، پس خودداري از تشريع و تكليف و بعثت پيشواي معصوم، موجب افتادن انسان‏ها در جهالت و شقاوت و نقض غرض مي‏شود و قباحت و زشتي اين امر، بديهي است و خداي سبحان، منزّه از قبايح و زشتي‏ها است، پس حتماً هم تكاليف را بيان مي‏كند و هم راهنما را.

پشتوانه‏ي اصلي اين استدلال، حكمت الهي و لغو و عبث نبودن اصل آفرينش است.(16)

پيش فرض‏ها

مهم‏ترين مطلب قاعده‏ي لطف، توضيح و اثبات پيش فرض‏هاي اين قاعده است كه در سايه‏ي آن شبهات زيادي رفع مي‏شود.

1- اثبات وجود خداوند و وحدانيّت او براي بحث لطف، مفروض و مسلّم است و گرنه نوبت به تكليف و بعثت نمي‏رسد. (اين موضوع، مورد اتفّاق تمام مذاهب است.)

2- خداوند، در تمام كارهايش، از جمله آفرينش انسان‏ها، هدف و غرض دارد، وگر نه كارهايش لغو و عبث مي‏شود و همين‏طور نقض غرض و اين، هر دو قبيح است و چون خداوند، بي‏نياز مطلق و داراي علم مطلق است، هيچ گاه كار قبيح انجام نمي‏دهد.(17)

اصل اين پيش فرض و اين كه بعثت و معرّفي پيشوا، لطف است، مورد قبول اكثر مذاهب كلامي حتّي بزرگان اشاعره است(18)، منتها اشاعره مي‏گويند، اگر خداوند، اين امور را انجام نداد، كار قبيحي انجام نداده است(19).

نتيجه‏ي كلام شان، اين است كه انجام دادن لطف بر خداوند، حتمي و لازم نيست و عقل ناقص انساني هيچ‏گاه حق ندارد بر خداوند حكم كند و انجام كاري را بر او واجب كند، لكن، با جواب منطقي كه از مباني مورد قبول خود آنها استفاده شده، اشاعره نيز چاره‏اي جز پذيرش كامل اين پيش فرض را ندارند جواب سخن آنان، اين است كه اين جا، وجوب و بايد، از نوع واجب فقهي نيست تا براي كسي تكليف مشخص شود و عقل ما، حاكم، و خداي سبحان، محكوم شود، بلكه از نوع وجوب هستي‏شناسي و فلسفه و كلام است؛ يعني، ((وجوب عنه)) است و نه ((عليه)).

به عبارت ديگر، مناسبت ذات و صفات خدا با افعال‏اش، اين است كه هرگز، كار بيهوده و قبيح انجام نمي‏دهد(20) و اشاعره. صفات جمال و جلال خداوند، از جمله غني و علم و حكمت او را قبول دارند.

3- هدف و غرض از آفرينش انسان، رسيدن به كمال و سعادت است و اين مهم، در گرو تشريع (برنامه) و معرّفي پيشوا و رهبر معصوم و الهي است (بعثت و امامت). اثبات اين پيش فرض نيز راه‏هاي متعدّدي دارد كه اين جا، از راه جامعه شناختي و انسان شناختي، استفاده مي‏شود.

بيان يكم - انسان، موجود مدني و اجتماعي - بالطبع يا بالعرض - است و بدون تشكيل اجتماع، ادامه‏ي زندگي براي‏اش مشكل است و چه بسا به نابودي‏اش بينجامد. پس در تداوم هستي خود، محتاج تشكيل اجتماع است.(21) شكل‏گيري يك اجتماع صالح و سالم و ماندگار، مثل ساير پديده‏ها، محتاج به علّت‏هاي چهارگانه است. علّت مادّي، خود افراد بشر است. انسان، اجتماع را به خاطر بهره‏برداري و استخدام و تداوم حيات خود انتخاب كرده است و همه مي‏خواهند بهتر و بيش‏تر از ديگران استفاده كنند. اين، به برخورد منافع و پراكندگي مي‏انجامد. به خاطر رهايي ازين مشكل، بشر، محتاج قانوني جامع و كامل است كه تأمين كننده‏ي منافع همه باشد. (علّت صوري) وابستگي‏هاي نژادي. طبقاتي، خودخواهي،... به اضافه‏ي جهالت به هدف و سرانجام زندگي دنيايي انسان‏ها و جهالت به راه‏هاي رسيدن به آن اهداف عالي (علّت غايي) بي كفايتي انسان را در ترسيم يك قانون و برنامه‏ي جامع آشكار مي‏كند.

تجربه‏ي عيني و تاريخي، گواه بر اين مطلب است. پس براي حفظ نوع بشر، اجتماع لازم است و براي حفظ اجتماع، برنامه‏ي كامل نياز است و از آن جا كه خداوند لطيف است، بايد اين قانون را براي بشر بفرستد كه مطابق نياز معنوي و مادّي و اجتماعي‏اش در هر دوره‏اي باشد تا بشر به حدّي از كمال برسد كه آخرين برنامه را دريافت كند (علت صوري تمام مي‏شود).

آيا اين سه عنصر كفايت مي‏كند؟ مسلّماً، اين طور نيست هر شريعت و برنامه و آيين اجتماعي و فردي، به ناظم، به عنوان عنصر فاعلي احتياج دارد؛ زيرا، قانون كه وجود لفظي يا كتبي تفكّري خاص است، توان تأثير در ايجاد روابط خارجي را ندارد و حتماً يك موجود عيني توان‏مند لازم است كه مسئول تعليم و حفظ و اِعمال آن باشد. قهراً، او، بايد از سنخ خود آحاد جامعه باشد تا در متن آنان به سر برد و از اوضاع آنان آگاه باشد و در دسترس همگان باشد تا در فهم قانون و رفع مشكلات و رسيدن به رشد و كمال و هدف غايي به او مراجعه كنند.

اين ضرورت، ويژه‏ي يك نسل و يك برهه نيست، بلكه احتياج مستمر در طول زمان است، پس لطف الهي بايد به اين نياز پاسخ گويد. به همان دليل كه افراد عادي شر. توان تدوين قانون و برنامه‏ي جامع را ندارند، توان تفسير كامل و اجرا و ساماندهي و پرورش نفوس انسان‏ها را هم ندارند. بنابراين، پيشوا و عامل فاعلي بايد داراي علم و احاطه‏ي كامل باشد و از هر گونه خطا بر حذر باشد و اصولاً، كسي، او را معرفي كرده باشد كه خودِ برنامه را هم فرستاده است.

مطالعه‏ي تعاليم و احكام و اهداف يك برنامه، معرّفي كننده‏ي مجري آن خواهد بود، يعني، مناسبت ميان علّتِ صوري و غايي با علّت فاعلي، حكم مي‏كند كه علّت فاعلي هم از جانب همان مبدئي باشد كه صورت و غايت را فرستاده است.(22)

بيان دوم - در اين بيان، با سه مقدّمه، به ضرورت پيشوا و امام مي‏رسيم.

آفرينش - كه كار خداي حكيم است - هدف‏مند است. پيدايش انسان، با هدف است و هدف آن، رسيدن به كمال است. رسيدن به كمال، در گرو شناخت راه و راهنما و هدف است.

عقل، توان شناخت كامل را ندارد؛ چون، احاطه بر تمام جوانب مادّي و معنوي و اجتماعي انسان‏ها، ممكن نيست. روند تغييرات حقوقي و قانوني در طول تاريخ بشر و نارسايي قوانين فعلي، بهترين گواه بر اين ادّعا است.

پس نتيجه مي‏شود كه حكمت خدا، اقتضا دارد كه پيشواي همراه با قانون جامع، براي انسان‏ها فرستاده شود و گرنه نقض غرض مي‏شود و انسان‏ها به كمال مطلوب نمي‏رسند.(23)

لطف مقرّب

لطف مقرّب، عبارت است از اموري كه خداوند براي بندگان انجام مي‏دهد و در سايه‏ي آن، هدف و غرض از تكليف بر آورده مي‏شود، به گونه‏اي كه اگر اين امور انجام نمي‏شد، امتثال و اطاعت براي عدّه‏ي زيادي مسيور نبود.(24)

برخي از نمونه‏ها و مصاديق اين نوع لطف، وعده‏ي‏بهشت به نيكوكاران و عذاب جهنم براي بدكاران و نعمت‏ها و سختي‏ها به عنوان ابتلا و امر به معروف و نهي از منكر و... است.

اين نوع لطف، مكلّف را به سوي انجام دادن دستور الهي نزديك‏تر و از سركشي به دور مي‏دارد. اين لطف، مرتبه‏اش، بعد از اثبات تكليف است، امّا لطف محصّل، خود، محقّق و مثبت تكليف شرعي بود.

علّامه‏ي حلّي، لطف مقرّب را اين گونه تعريف مي‏كنند:

لطف مقرّب، عبارت است از: هر آن چه در دور ساختن بندگان از معصيّت و نزديك ساختن ايشان به طاعت، مؤثر است، ولي در قدرت دهي آنان بر انجام دادن تكاليف، مدخليّتي ندارد و اختيار را نيز از آنان سلب نمي‏كند.(25)

با قيد نخست، يعني مدخليت نداشتن در قدرت دهي بر اصل طاعت و انجام دادن تكليف، لطف محصلّ از تعريف خارج شد و با قيد دوم، يعني، مكلّف را تا سر حد اجبار و سلب اختيار وادار نكند، اين نكته را بيان مي‏كند كه انجام دادن لطف، منافي اختيار انسان كه ملاك صحّت تكليف است، نيست.(26)

اين نوع لطف، مورد بحث و مناقشه‏ي علماي كلام است.(27) گروهي معتقدند كه انجام دادن اين امور بر خداوند سبحان واجب است تا موجب عبث و بيهودگي در تشريع تكليف نشود. آنان، شرايط و مرزهايي براي اين لطف بيان كرده‏اند. گروهي ديگر، به خاطر انكار اصل هدف‏دار بودن افعال خدا و يا به خاطر پاسخ نيافتن بعضي از اشكالاتي كه بر مصاديق اين لطف وارد است، اقدام به انكار و نفي وجوب آن كرده‏اند.

تفاوت لطف مقرّب و محصّل

لطف محصّل، اگر نباشد، اصلاً، تكليف شرعي و بعثت و پيشوا و راهنما نخواهد بود، يعني، اصل وجود تكليف شرعي محقّق نمي‏شود، امّا اگر لطف مقرّب نباشد، تكليف و بعثت و نصب پيشوا و راهنما هست و چه بسا در مورد بعضي اشخاص، تكليف هم امتثال شود، امّا نوع مردم، امتثال تكليف نخواهند كرد. مثلاً اگر وعد و وعيد نباشد، بندگان، توانايي بر انجام دادن دستورهاي الهي را دارند؛ چون، در سايه‏ي لطف محصّل، شريعت و راهنما معرفي شده است، لكن اكثر مردمان تا تشويق و تنبيهي نباشد، كم‏تر سراغ اطاعت و فرمانبرداري مي‏روند.

مقبوليّت لطف محصلّ، همگاني‏تر از لطف مقرّب است؛ زيرا، تمام كساني كه به هدف‏مندي افعال خداوند معتقد هستند، وجوب لطف به معناي بيان تكليف و بعثت (پيشواي الهي) را قبول دارند.

طرح برهان لطف مقرّب و امامت‏

لطف مقرّب كه جايگاه و مرتبه‏اش بعد از تحقّق و اثبات اصل تكليف است، براي اثبات ضرورت پيشوا و رهبر الهي نيز كارآيي دارد. اكثر دانشمندان كلام، مسئله‏ي امامت را در زمره‏ي مصاديق لطف مقرّب بحث كرده‏اند. اگر دايره‏ي مفهوم تكليف، اعم از تكاليف عقلي و شرعي معرّفي شود، بيان اصل تكاليف شرعي هم از مصاديق لطف مقرّب به شمار مي‏آيد؛ زيرا، وقتي عقل، آفرينش را به مبدأ واحد و عليم و حكيم و... مستند كرد، به اين نتيجه مي‏رسد كه انسان در برابر خداوند و مخلوقات‏اش وظايف و تكاليفي دارد، مانند شكر منعم، پاسخ نيكي را نيكي دادن، زشتي ظلم و خوبي عدل، و اين جا، اگر خداوند تكاليف و احكامي را تشريع و بر بندگان واجب گرداند، قسمتي از اين تكاليف مؤيّد و مؤكّد تكاليف عقلي‏اند و موجب مي‏شود، بندگان به انجام دادن تكاليف عقلي، نزديك‏تر و از ترك و اهمال در آن‏ها دورتر گردند، و اين، همان حقيقت لطف و معناي سخن دانشمندان است كه: ((التكاليف السمعيّة الطاف في التكاليف العقلية.(28))).

به هر حال، اثبات ضرورت امامت، اين گونه مي‏شود كه حالا كه خداوند، تكاليفي را بر بندگان واجب كرده است، هدف و غرض امتثال، اطاعت و پيروي است تا انسان‏ها در سايه‏ي آن، به كمال و سعادت مطلوب برسند. حالا اگر اين مهم (امتثال) بدون انجام دادن اموري [از جانب خداوند] (مثل نصب امام معصوم، وعد و وعيد و...) محقّق نمي‏شود، خداي حكيم، حتماً، اين امور را انجام مي‏دهد تا نقض غرض در تكليف لازم نيايد.(29)

اكثر دانشمندان بزرگ كلامي، مثال جالبي مي‏آورند. آنان مي‏گويند، هر گاه، كسي، غذايي آماده كند و هدف و غرض‏اش دعوت افرادي باشد، به آنان پيغام بدهد و با اين كه مي‏داند آنان آدرس ندارند، براي شان راهنما و يا آدرس نفرستد، مسلماً، او را محكوم به كار عبث و بيهوده مي‏كنند.(30)

چند پيش فرض مهم اين برهان‏

1- هدف و غرض اصلي خداوند از تشريع تكاليف، اطاعت و پيروي و امتثال بندگان است، نه اين كه هدف، صرفاً، بيان تكاليف باشد، و لو عدّه‏ي اندكي، مثل اوليا كه بدون وعد، وعيد و يا نصب امام امتثال مي‏كنند، عمل كنند و يا اصلاً، هدف، امتحان باشد كه در اين صورت. اگر خداوند از لطف دريغ كند، هيچ نقض غرضي لازم نمي‏آيد.

عقل سليم حكم مي‏كند كه پيمودن راه كمال و رسيدن به سعادتِ مقصود، با عمل و پيروي از برنامه‏هايي است كه عقل و شرع آن‏ها را بيان كرده‏اند و چون اين هدف، مربوط به نوع انسان است، پس حالا كه نوع انسان، بدون لطف الهي به آن نمي‏رسد، انجام دادن اين لطف واجب است.

علاوه بر اين، چون مرتبه‏ي لطف مقرّب. بعد از اثبات اصل شريعت و وحي است، مراد و مقصود شارع از تشريع احكام‏اش را از مطالعه‏ي قرآن كريم هم مي‏شود به دست آورد. قرآن، در موارد متعدّد. اين مضمون را بيان مي‏كند كه اگر خداوند، دستوري داده و يا لطفي كرده و يا ضرري را متوجه انسان‏ها كرده، هدف، انجام دادن دستورها بوده است تا در سايه‏ي آن، به كمال مطلوب برسند. در اين جا، به ذكر چند نمونه از آيات بسنده مي‏شود:

((وبلوناهم بالحسنات والسيئات لعلّهم يرجعون))(31)

آيت الله سبحاني مي‏فرمايند، مراد از حسنات و سيئات، نعمتها و ضررهاي دنيايي بوده و هدف از اين ابتلا، وادار كردن آنان به حق مداري و اطاعت است.(32)

((وما أرسلنا في قرية من نبيّ إلّا أخذنا أهلها بالبأساء والضرّاء لعلهم يضرّعون))(33)

در اين آيه، به هر دو قسم از لطف اشاره شده است. مفاد آيه‏ي كريمه اين مي‏شود كه خداوند، پيامبران را براي ابلاغ تكاليف و ارشاد بندگان، به سوي كمال فرستاده (لطف محصّل) منتها چون رفاه‏طلبي و سستي و فرو رفتن به نعمت‏هاي دنيايي، مي‏تواند سبب سركشي و بي‏خبري انسان از هدف خلقت و اجابت درخواست انبيا شود، حكمت الهي اقتضا مي‏كند تا آنان را گرفتار سختي‏ها كند تا به سوي اوامر الهي برگردند.(34) چون هدف اصلي، انجام دادن دستورهاي الهي بوده، انبيا، صرفاً، به اقامه‏ي حجّت و برهان اكتفا نكرده‏اند، بلكه اقدام به نمايش معجزات و بشارت نيكوكاران و ترسانيدن بدكاران مي‏كردند - ((رسلاً مبشرين ومنذرين))(35) - و اين امور، در گرايش مردم به اطاعت و دوري گزيدن از معصيّت، دخالت دارد.(36)

2- نصب امام از مصاديق لطف مقرّب نيز هست، اين پيش فرض، با توجّه به تعريف مقام امامت و وظايف و اوصاف، آن كاملاً روشن و قابل قبول است. مرتبه‏ي امامت، نزديك به مرتبه‏ي نبوّت است، با اين فرق كه پيامبر، مؤسّس تكاليف شرعي است و امام، حافظ و پاسدار آن به نيابت از پيامبر(37).

شكي نيست كه حفاظت از قوانين و ساير وظايف امام كه قبلاً يادآوري شد، انسان‏ها را به سوي پيروي از دستور نزديك مي‏كند و از سركشي بر كنار مي‏دارد. اين مسئله، نزد عقلا، معلوم است كه هر گاه جامعه، رييسي داشته باشد كه آنان را از تجاوز و نزاع باز دارد و به صلاح و عدل و انصاف وادارد، چنين جامعه‏اي، به صلاح نزديك و از فساد تباهي به دور است.(38) حالا اگر چنين رييسي، از جانب خدا و معصوم هم باشد، ديگر جاي ترديد در لطف بودن آن نمي‏ماند.

3- تا اين جا، پذيرفته شد كه خداوند، در كارهايش هدف دارد و غرض از تكليف، عمل به دستور و رسيدن به سعادت است و لطف به معناي هر كاري كه مقرّب بندگان به طاعت است، در حوزه‏ي اختيار او است، لكن اين مقدار كفايت نمي‏كند مگر حكم كنيم، فلان كار (مثلاً امامت) حتماً مقرّب است و هيچ‏گونه صارف و مانع و مزاحم و مفسده‏ي جانبي ندارد؛ زيرا، انديشه و عقل بشري، ناتوان از آن است كه در گستره‏ي هستي، چنين حكمي براند. اين جا است كه به بيان پيش فرض سوم مي‏رسيم؛ يعني، نصب پيشوا و امام معصوم الهي، هيچ‏گونه مفسده و مزاحمي ندارد.

در مقام تحليل بايد گفت، منكر اين پيش فرض، در حقيقت، اصل وجوب لطف را قبول دارد، منتها مي‏گويد، احراز مصاديق بدون مزاحم و مفسده، بايد آشكار شود.

حل اين مشكل نيز با توجّه به حد و مرز لطف محصّل و مقرّب، ساده است. اگر مورد، داخل در مصاديق لطف محصّل باشد، برهان مفاد لطف محصّل بر گرفته از دلايل حكما، متكّلمان، جامعه‏شناسان بود. مطالعه‏ي ساختمان انسان، دلالت بر ضرورت لطف محصّل داشت كه با بيانات قبل، جايي براي اين ترديد نمي‏ماند كه مثلاً تشريع يا معرّفي پيشواي الهي، مبتلا به معارض باشد.

اگر مورد، داخل در مصاديق لطف مقرّب باشد، چون مرتبه‏ي برهان لطف مقرّب، بعد از اثبات اصل تشريع و بعثت و وحي است، از طريق برهان انّي، حكم مي‏شود كه چون شارع مقدّس، اين لطف را انجام داده، پس حتماً خالي از جهات مفسده بوده است.

در سايه‏ي بحث و بررسي مبادي و پيش‏فرضهاي مهم قاعده‏ي لطف، اشكالات عمده‏ي دفع شدند و يا اصلاً زمينه‏ي طرح ندارند، لذا نيازي به طرح و ارزيابي آنها نيست و نتيجه‏ي نهايي اين مي‏شود كه برهان لطف هم‏چنان يكي از براهين مورد پذيرش، پويا و با پشتوانه‏ي عقلي و نقلي مي‏باشد.

لطف و غيبت حجت (عج)

مهم‏ترين پرسشي كه بعد از پذيرش مفاد قاعده‏ي لطف مطرح مي‏شود، اين است كه ((اگر امامت، لطف است تا در امور معاش و معاد مردم تصرّف كند و زمينه را براي امتثال احكام الهي فراهم سازد، پس چرا دوازدهمين پيشواي الهي غايب است؟)).

اين پرسش، سرگذشتي ديرنه دارد و در كتاب‏هاي مهمّ كلامي به آن، پاسخ‏هاي روش و قابل قبولي داده شده است.(39) اين جا، به قسمتي از آن پاسخ‏ها اشاره مي‏شود:

همان طوري كه در بيان‏هاي مختلف برهان لطف اشاره شده، لطف بودن امام، منحصر در تصرّف و ظهورش در متن زندگي مادّي و محسوس انسان‏ها نيست، بلكه وجود امام، از جهات مختلف، لطف است. امام و پيشواي الهي، داراي مناصب و وظايف متعددّي است. برخي از آن‏ها، چنين است:

- پيشوا و مقتداي امّت (ارشاد حيات معنوي انسان)؛

- ولايت الهي، حجّت زمان، انسان كامل و واسطه‏ي فيض الهي؛

- مرجعيّت ديني (بيان احكام و معارف دين)؛

- رهبري جامعه (زعامت و حكومت)؛

-. . . . (40)

اصولاً، پيشوايي كه از رهگذر برهان لطف و ساير براهين اثبات امامت استفاده مي‏شود، داراي تمام اوصاف و وظايف نبوّت است، مگر دريافت وحي به عنوان نبيّ. بنابراين، رهبري ظاهري جامعه و تشكيل حكومت و اجراي حدود الهي، گوشه‏اي از وظايف رهبر الهي است(41) كه اگر اين بخش از وظايف. زمينه‏ي اجرا پيدا نكرد، لطف بودن چنين رهبري منتفي نمي‏شود، نظير همين وظايف، در سال‏هاي اوّل بعثت رسول اكرم (صلّي‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) تعطيل بود، امّا لطف بودن حضرت نسبت به ديگر وظايف، محرز بود.

2) محروميّت از فيض ظهور پيشواي الهي، به خاطر موانعي است كه خود انسان‏ها ايجاد كرده‏اند و از آن جا كه فراهم ساختن زمينه براي انجام دادن طاعت و اجراي احكام الهي از سوي امام، از مصاديق لطف مقرّب است و لطف مقرّب هم اختيار را از مكلّفان سلب نمي‏كند، پس استفاده از اين لطف، به اختيار خود مكلّفان است. اگر آنان، لياقت و استعداد حفظ و استفاده‏ي از اين موهبت را نداشتند، اصل لطف بودن آن زير سؤال نمي‏رود. مرحوم محقق طوسي مي‏گويد، اصل وجود امام، لطف است و تصرّف آن حضرت، لطفِ ديگر، و اين ما هستيم كه موجب غيبت آن حضرت شده‏ايم.(42)

((ضميمه))

مقايسه‏ي لطف در كلام مسيحي با شيعي(43)

با توجّه به گسترگي حوزه‏ي بحث در كلام مسيحيت، در اين جا، به بررسي نظر متكلّم نامدار مسيحي، توماس اكويناس بسنده شده است.

مسائلي كه در دو جانب بحث، چندان از هم بيگانه بوده‏اند كه امكان مقايسه‏شان نبود، حذف شده است.

سير تطوّر لطف در كلام مسيحي‏

اصطلاح لطف، معادل واژه‏ي انگليسي و فرانسوي، Grace است كه از دو كلمه‏ي لاتين "gratia" و يوناني "charis" ريشه گرفته و در فارسي، احياناً. به فيض هم ترجمه شده است(44). معناي لغوي اين واژه، عنايت خداوند به انسان و نتيجه‏ي آن است و نيز نيرويي است كه از خداوند نشئت گرفته و موجب بخشش گناهان و رستگاري انسان مي‏شود.(45) تفسيرهاي گوناگون از ماهيّت لطف با همين معنا هم خانواده است.

متكلّم نامدار صدر مسيحيت، يعني پولس قديس، شرحي از مضمون لطف به دست داده است. او، تجلّي خداوند در عيسي (عليه‏السّلام)، تحمّل رنج انسان و تصليب وي را ((فيض)) خداوند به انسان تلقي كرده كه بخشش گناهان و حيات جاويد در مسيح را براي انسان تضمين مي‏كند، به شرط پيوستن به كليسا و ايمان آوردن به مسيحيّت.

لطف خداوند، به منزله‏ي مداخله‏ي مهرورزانه و بي‏دريغ براي رستگار ساختن و نجات آدمي از گناه است. پولس، در واكنش به ظاهرگرايي مقدّس مابانه و عموماً رياكارانه‏ي فرقه‏هاي يهودي معاصرش، بويژه فريسيان بر عامل ايمان و باطني گرايي تأكيد كرد و لطف را بسيار فراتر از مقرّر داشتن شرع در استكمال انسان معرفي كرد.(46)

در قرن دوم كه جدايي دو جريان ديني (كليساي شرق و غرب) اتفّاق افتاد، اگوستين قديس با تأثيرگذاري روي كليساي غرب، انسان را موجود مختار مي‏دانست كه آثار گناه نخستين، زنجيري برگردن اراده‏ي آزاد او افكنده و نجات، فقط، به يُمّن لطف خداوند است.

به نظر او، لطف خداوند، يك ضلع از مثلث اراده و شر است. لطف، نيروي است كه به كمك آدمي مي‏آيد چشم او را بر حقيقت مي‏گشايد و اراده‏ي او را بر ضد تمايل او به شر غالب مي‏سازد.

تفسير سوم، از سوي حكيم قرون وسطاي مسيحي، اكويناس قديس پرداخته شده است. او كه درصدد آشتي دادن كتاب مقدّس با حكمت ارسطويي و مبرهن ساختن ايمان مسيحي بود، سعي در عقلي كردن برداشت ديني از لطف داشت.

آكويناس، شاگرد مكتب ارسطو و متأثّر از حكمت مشايي بوعلي، رساله‏ي به نام مقاله‏اي در باب لطف نوشت. بخش‏هاي از اين رساله را در اين جا ذكر مي‏كنيم.

آيا لطف، در شناخت حقيقت از سوي انسان مدخليّت دارد؟ نصوص كتاب مقدّس و تصريحات آباي كليسا، اين بود كه هيچ معرفتي بدون مدد لطف خداوند، حاصل نمي‏شود، حال آن كه نفس آدمي به موجب خلقت، قادر به شناخت اموري است، وي، در مقام جمع ميان متون دين و حكمت عقلي گفت: ((نفس، در شناخت، محدودي از امور طبيعي مستقل است، امّا شناخت امور خارج از طبيعت، بدون لطف ممكن نيست.))

آيا انسان، بدون لطف خداوند، مي‏تواند كار خير انجام دهد، از نظر اگوستين، گناه نخستين، آدمي را اسير كرده و قدرت او را بدون لطف خداوند بر انجام دادن كار خير سلب كرده است. آكويناس مي‏گويد، نه آدم نخستين (قبل از گناه جبلي)، به طور كامل، بي‏نياز از مداخله‏ي خداوند بود و نه انسان امروز، به طور مطلق و كامل، محتاج به دخالت خداوند در اراده و فعل خير است.

آيا انسان، بدون لطف خداوند، قدرت بر امتثال شريعت را دارد، او مي‏گويد، آدم، قبل از گناه جبلي، مي‏توانست امتثال بشريعت (به معناي مطلق انجام دادن مأموّربه) كند، امّا امتثال شريعت (به معناي انجام دادن مأموّربه با نيّت قربت) را بدون لطف خداوندي، در هيچ حالتي قادر نيست، چه قبل از گناه جبلي يا بعد از آن.

آيا دست‏يابي به سعادت، بدون لطف ممكن است، وي مي‏گويد، چون هيچ علّتي نمي‏تواند معلولي اشرف و بزرگ‏تر از خود بيآفرند و سعادت جاويدان، بسي شريف‏تر از تمام اعمال خير انساني است، پس بدون لطف خداوندي، رسيدن به سعادت جاويدان ممكن نيست.

رهايي انسان از گناه اوّل، فقط به مدد لطف ميسر است. بخشودگي مجازات اخروي نيز فقط از جانب خداوند ممكن است. تقوا و خودداري از معصيّت، بدون لطف و فقط با بهره گيره از شرع، خطا است، هر چند ممكن است.

ماهيّت لطف چيست؟

از دوره‏اي اگوستين تا عهد روشنگري، تصوّر عمومي مسيحيان مؤمن از لطف خداوند، نيروي الهي و مستقل از آدمي است كه بر او اثر مي‏كند. اكويناس، در مقام تبيني عقلاني از اين تصور است.

آيا لطف در فردي كه مشمول آن است، چيزي مي‏افزايد و آيا اين امر افزوده از مقوله‏ي كيف است؟ در لطف مخلوق، به مخلوق، چون خيري در شخص لطف شونده سراغ دارد، لذا بر او لطف مي‏كند، امّا در مورد لطف خدا به مخلوقات، خود لطف، علامت ظهور خير در شخص لطف شونده است.

لطف خالق به مخلوق، يك‏بار، عام و شامل تمام موجودات است (همان مهرورزي خداوند كه به سبب آن، اشيا، موجود شده‏اند) كه از بحث خارج است، و يك‏بار، خاص است (عنايتي كه بر انسان دارد و او را از مرز طبيعت ترقّي داده است.) به اين معنا، لطف، حتّي به معناي نخست، چيزي به انسان مي‏افزايد و اين چيز (خير) حقيقي است كه يك سر، در ذات حق، و يك سر، در روح خلق دارد. در ذات حق، صورتي جوهري است و در خلق عرضي.(47)

در ادامه‏ي اين رساله، مطالبي از قبيل ((آيا لطف همان فضيلت است؟))،((آيا موضوع لطف، خود نفس است يا يكي از قواي آن؟))،((آيا علّت فاعلي لطف، منحصراً خداوند است يا اين كه مخلوقات نيز مي‏توانند لطف كنند؟))،((آيا شمول لطف خداوند، مشروط به آمادگي فرد از طريق اعمال ارادي هست يا خير؟))،((آيا مي‏شود لطف، در يك فرد بيش‏تر از ديگري باشد؟))، بحث شده است.

در آخرين فصل اين رساله، مسئله‏ي لطف و استحقاق است. آيا اساساً، مي‏توان گفت، انسان، مستحق چيزي از خداوند است، آكويناس توضيح مي‏دهد كه انديشه‏ي استحقاق به معناي واقعي، در مورد دو موجود همطراز و مساوي هم قابل تصور است، لذا ميان خداوند و انسان، تصوّر چنين استحقاقي نمي‏رود، امّا گونه‏ي ديگر از استحاقق كه در روابط مولا و عبد يا پدر و فرزند وجود دارد، در مورد خدا و انسان قابل تصوّر است. بدين صورت كه مولا، خودش، استحقاقي براي عبد در ازاي انجام دادن وظايفي كه خود مقرّر كرده، وضع كند. در اين صورت، با اين كه هر چيزي كه از عبد نشئت مي‏گيرد، در واقع، از مولا است، در عين حال، شرط لازم براي استحقاق قراردادي را مي‏تواند احراز كند.

آكويناس مي‏گويد، بدون لطف الهي، نمي‏توان كسي، مستحق رستگاري ابدي و حيات جاويدان شود. اگر كسي مشمول لطف خداوند شد، نه از جهت ذات اعمالي است كه انجام مي‏دهد، بلكه از جهت صرف همت خود در طاعت است و به موجب قراردادي كه ذكر شد، نوعي استحقاق پيدا مي‏كند.

تا اين جا فقط به گوشه‏هاي از سخنان برخي متكلّمان مسيحي درباره‏ي لطف خداوندي اشاره كرديم. جهت تكميل بحث، بايد گفت، متكلّمان مسيحي قرون ميانه، مباحث مربوط به لطف را با شور و حماس پي مي‏گرفتند. تا قرن هجدهم، مجموع كلام مسيحي، تصوّر ((نيروي الهي و فوق طبيعي)) از لطف را حفظ كرده بودند. با طلوع عصر روشنگري و ظهور عقل‏گرايي و ايمان به توانايي‏هاي انسان، تصوّر ((نيروي الهي)) به حاشيه رانده شد و انسان، فطرتاً، خيرخواه معرفي شده و گفته شده، شرور و بدها كه از او سر مي‏زند، محصول تربيت فاسد اجتماعي تلقي مي‏شود. لطف خداوند، به معناي همين عقل و اراده‏ي انساني گرفته شد.

نظر متأخرتر معاصر كه آميخته‏اي از انسان شناختي اگز يستانسياليستي وتاريخي‏گري است، متكلّمان معاصر، مانند تيليخ، راهنر، تيلهارد نسبت به لطف، تحت تأثير فضاي فكري غليظ شكل گرفته است. تصويري كه اين متكلّمان نامور از لطف ارايه داده‏اند، ((افق آگاهي)) انسان را به جاي فعل و قوه و مداخله‏ي خداوند نشانده‏اند؛ چنان كه گويي اين مداخله، از طريق سوق دادن هستي به سمت و سوي است كه هم طرح پيشين و هم سرنوشت آينده خود ذات باري است.

بدين سان، لطف، هويّتي جاري در متن عالم پيدا مي‏كند. تيليخ، بدين باور رسيده بود كه سر رشته‏ي تحوّل، در زيست شناختي و اخلاق، نه به دست ژنها، بلكه به دست لطف خداوندي است، يعني، لطف، هويتي ماورايي و بيرون از زندگي ملموس و حقيقي انسان ندارد، بلكه لطف، هم حضور خداوند است در پهنه‏ي آگاهي بشر و هم افق گسترش تاريخ(48).

در اين مرحله و تفسير، لطف خداوندي، مجدداً. احيا شده و محدوديّت آن در خلق اراده و عقل، زايل مي‏شود، ولي رنگ و بوي فوق طبيعي خود را كاملاً بافته و به عنصري معنايي و نظامي تفسيري از جهان مادّي حقيقي مبدل مي‏گردد.

مقايسه‏

نقاط اشتراك‏

1- در هر دو نظر، لطف، نوعي مداخله‏ي خداوند در زندگي انسان است كه در جهت رستگاري او صورت مي‏گيرد. اين مداخله، هيچ گاه، با اختيار بندگان منافات ندارد. تصور نيرويي كه محرك‏ده روح انسان به خير است، بسيار نزديك به تصوّر شيعي از توفيق. امداد، تقرب عبد به طاعت، دور كردن او از معصيت است. اين دو برداشت، در غايت، با هم وحدت دارند، هر چند در جزئيات متفاوت‏اند.

نيز برداشت مسيحي از ماجراي خلقت، حيات، تصليب، رستاخيز، و عروج مسيح، تحت عنوان وحي الهي و لطف و عطوفت خداوندي براي رستگار ساختن انسان در حيات جاويد و رها سازي او از چنگال گناه نخستين، در جهت‏گيري عمومي خود، با چشم‏پوشي از ويژگي‏هاي كه در كلام مسيحي مراد است - از قبيل تجسسيد، تثليث، تصليب و... - روايت متفاوتي از مصداق اهم لطف الهي است كه عبارت است از بعثت، تكليف، تشريع، (لطف محصّل) و فعل تشريعي خداوند براي تضمين رستگاري اخروي انسان (لطف مقرّب) كه بدون آن، بنا به باور متكلمان شيعي، مصالح عظيمي از انسان فوت مي‏شد (هدف خلقت و هدف تكليف).

2- در كلام آكويناس، انسان، بدون لطف خداوند، قادر به كسب خير بهتر از مقتضاي طبع خود نيست. در كلام شيعي نيز لطف به معناي ارسال رسل و تشريع (لطف محصلّ) يگانه راه دست‏يابي انسان به كمال برتر است كه غايت اصلي از خلقت آدمي معرفي شده است. با اندكي توسعه، مي‏توان گفت، هر دو دستگاه، به انسان اجازه مي‏دهند با كمك عقل خود، حاجات عادي و طبيعي خود را برآورند. ولي او را از شناخت خير و صلاح اعلاي خود، بدون كمك لطف خداوندي عاجز مي‏دانند.

3- سعادت اخروي از نظر هر دو دستگاه، فقط و فقط، از طريق لطف الهي ميّسر مي‏گردد.

4- آخرين وجه اشتراك كه مربوط به بحث، يعني ضرورت و نياز انسان‏ها به امامت، مي‏شود، اين نكته است كه لطف تفضّلي، انديشه‏ي آكويناس كه به معناي لطفي است كه مستقيماً به رستگاري فرد مربوط نيست، بلكه در جهت وسيله قرار دادن او براي رستگاري ديگران است و آثار گوناگوني از جمله اعجاز و اخبار از غيب و تكلّم به زبان‏هاي گوناگون و... از خود نشان مي‏دهد، با اندكي مسامحه، قابل انطباق با لطف تشريعي به معناي انزال كتب و بعثت انبيا و حتّي نصب امامان براي هدايت مردم است. خصوصيّات مذكور نيز در كلام شيعي، اوصافي است كه به طور يك جا در امامان وجود دارد.

في الجمله، مي‏توان چنين نتيجه گرفت كه هسته‏ي اصلي انديشه‏ي لطف در هر دو دستگاه، مشتركاً، داراي دو جزء اساسي است: تجلّي عنايت الهي به ايشان از طريق بر انگيختن پيامبران و فروفرستادن وحي و دستگيري مستمر از ابناي بشر در جهت توفيق او به فعل خير به هدف رستگار ساختن او كه غايت نهايي خلقت است.

نقاط افتراق‏

1- در كلام شيعي، اصل، اثبات عقلي ضرورت لطف وحلّ ابهامات و شبهات آن است، امّا در كلام مسيحي، براي اثبات لطف، تلاش چشم‏گيري صورت نمي‏گيرد.

2- آكويناس، در توجيه كم و كيف و ماهيّت و خواصّ لطف كه مقوله‏ي لاهوتي است و كم و زياد مي‏پذيرد و... به طور مشروح سخن گفته، امّا در كلام اسلامي، به اين جهت پرداخته نشده است كه سبب آن، شايد، ضرورت نداشتن آن باشد.

3- از آن جا كه مباني كلامي اين دو ديد، مختلف است، موجب اختلاف در محتواي بحث لطف شده است. مثلاً، تفسير و ماهيّت وحي، شريعت، رابطه‏ي خداوند با انسان، اوصاف و اسماي الهي، رابطه‏ي، دنيا و آخرت و...، لذا لطف از نظر آكويناس، همسايه‏ي ديوار به ديوار گناه جبلي است؛ يعني، انساني كه مرتكب گناه نخستين شده، اميد به رستگاري را از دست داده، مگر آن كه از رهگذر لطف خداوند ((اصلاح)) شود، امّا در كلام شيعي، چنين تفكراتي، اصلاً، راه ندارد. كلام اسلامي، به گناه جبلي باور ندارد. در بحث توبه و احباط و تكفير(49) كه از حيث ملاك مي‏تواند با مفهوم ((اصلاح)) مسيحي قرابت داشته باشد، سخني از قاعده‏ي لطف به ميان نيامده است.

------------

پي نوشت :

1) آيات و روايات نيز اين مهم را يادآور شده‏اند مانند:

رعد: 7؛ إنما أنت منذر ولكل قومٍ هادٍ.

انعام: 149؛ قل فللّه الحجة البالغة.

اسراي: 71؛ يوم ندعوا كلّ أناس بإمامهم.

اصول كافي، كليني، ج‏2، ص‏4، ح 1 - 5 (باب الاضطرار إلي الحجة)، انتشارات اسوه.

2) قال المحقق التستري في كشف القناع: ((الثالث من وجوه الإجماع أنْ يستكشف عقلاً رأي الامام (عليه‏السّلام) من اتفّاق مَنْ عداه من العلماء علي حكم، و عدم روّهم عنه، نظراً إلي قاعدة اللطف التي لأجلها وجب علي اللّه نصب الحجة المتصف بالعلم والعصمة...)). ص 114.

3) اللوامع الإلهية، مقداد بن عبدالله السيوري الحليّ، تحقيق محمّد علي القاضي الطباطبائي، تبريز 1396 ه، ص 154: ((الأمر بالمعروف واجب عقلاً وكذا النهي عن المنكر للطفيّة...)).

4) المنقذ من التقليد، سديد الدين حمصي رازي، جامعه‏ي مدرسين، 1412 ه، چ اول، ج 1، ص 301.

5) شرح المواقف، سيّد شريف الجرجاني، تصحيح بدرالدين الحلبي، چ اول، مصر، 1325 ه، ج 8، ص 348؛

شرح المقاصد، سعد الدين التفتازاني، تحقيق عبدالرحمن عميره، چ اول، 1409 ه، قم، ج 5، ص 5.

شرح ((تجريد))، قوشبحي، ص 376، چاپ سنگي.

6) نقد و نظر، سال سوم، شماره‏ي اول، زمستان 1375 (مقاله‏ي لطف در نزد آكويناس و در كلام شيعه، حسين واله 166. به نقل از دائرة المعارف دين، مدخل Grace و فرهنگ آكسفورد، همان مدخل). و نيز رجوع شود به. دايرة المعارف فارسي، غلام حسين مصاحب، ج 2، ص 1970.

7) أقرب الموارد، مادّه‏ي لطف، ج 2، ص 1144؛ المفردات - كتاب اللام، ص 450؛ المصباح المنير، ج 2، ص 246.

8) كفاية الموحدين، ج 1، ص 505 - 506؛ المحصول، آية الله جعفر سبحاني، به قلم مازندراني، مؤسّسه‏ي امام صادق (عليه‏السّلام)، قم، 1414 ه، ج 3، ص 194.

9) المنقد، ج 1، ص 298.

10) قواعد العقايد، نصيرالدين طوسي، تحقيق رباني گلپايگاني، حوزه‏ي علميه‏ي قم، 1416 ه حاشيه‏ي ص 82 والمنقذ من التقليد، ج 1، ص 298.

11) لطف محصّل، به گونه‏ي ديگر نيز تعريف شده است رجوع شود به القواعد الكلاميه، ص 97. تعريفي كه درين نوشتار ذكر شده، از كتاب‏هاي والمحصول واللهيات والياقوت وعلم الكلام (احمد صفايي، دانشگاه تهران، چ ششم، ج 2، ص 20) اخذ شده است.

12) الهيات، آيت الله جعفر سبحاني، به قلم حسن مكي، دارالاسلاميه، چ اوّل، بيروت، 1410 ه، ج 2، ص 47؛ كفاية الموحدين، ج 1، ص 505 - 506.

13) الهيات، ج 1، ص 48؛ كفاية الموحدين، ج 1، ص 506.

14) الياقوت في علم الكلام، ابواسحاق النوبختي، ص 55؛ قواعد كلاميه، ص 98.

15) إنّا هديناه السبيل فإمّا شاكراً واما كفوراً)) و ((فألهمها فجورها وتقواها))

16) هر چند در نهايت، غرض و هدف خلقت و تكليف، يكي مي‏شود، لكن غرض و هدف اوّلي تكليف، امتثال است و امتثال بر تمام بندگان، يكسان واجب است، حتّي بر اوليا و مقرّبان و ره يافته‏گان وصال كوي دوست، و هدف ثانوي، كمال و سعادت است. كفاية الموحدين، ج 1، ص 510.

17) القواعد الكلامية، علي رباني گلپايگاني، مؤسّسه امام صادق (عليه‏السّلام)، چ اول، ص 104.

18) فصلنامه‏ي انتظار، سال اوّل، شماره‏ي اوّل، ص 73.

19) الملل و النحل، شهرستاني، چاپ دارالمرفه، ج 1، ص 45: ((واتفقوا علي أنّ ورود التكاليف الطاف للباري تعالي)).

20) پيرامون وحي و رهبري، جوادي آملي، انتشارات الزهراء، ص 141؛ بداية المعارف، خرّازي، مركز مديريت حوزه‏ي علميه‏ي قم، چاپ دوم، ج 1، ص 150 و ص 234.

21) همين بيان را محقق طوسي دارد: ((الدليل علي وجوبه توقف الغرض المكلّف عليه فيكون واجباً في الحكمة وهو المطلوب.)) كشف المراد، ص 324.

22) پيرامون وحي و رهبري، ص 127.

23) اصول عقايد، مصباح يزدي، سازمان تبليغات اسلامي، ج 2، ص 36.

24) الذخيره في علم الكلام، شريف مرتضي، انتشارات جامعه‏ي مدرسين، سال 1411 ه، ص 189 - 190.

25) كشف المراد، ص 324.

26) اللهيات، ج 2، ص 48.

27) اللهيات، ج 2، ص 48؛ كفاية الموحدين، ج 1، ص 506.

28) كشف المراد، ص 362.

29) كشف المراد، ص 320.

30) قواعد المرام، كمال الدين ابن ميثم بحراني، مكتبة المرعشي، چ دوم، 1406، ص 118؛ أوائل المقالات، شيخ مفيد، تبريز، چ دوم، 1371، تحقيق زنجاني، ص 65.

31) اعراف: 168.

32) اللهيات، ج 2، ص 49.

33) اعراف: 94.

34) اللهيات، ج 2، ص 49.

35) نساء: 165.

36) اللهيات، ج 2، ص 50.

37) انيس الموحدين، محمدمهدي نراقي، بخش امامت.

38) كشف المراد، ص 362.

39) شرح اصول الخمسه، ص 751، شرح مقاصد، سعد الدين تفتازاني، ج 5، ص 240.

40) شيعه در اسلام، محمد حسين طباطبايي، انتشارات اسلامي، چاپ چهاردهم، ص 175؛ امامت و رهبري، مرتضي مطهري، انتشارات صدرا، چ سوم، ص 58 - 50؛ پيرامون وحي و رهبري، جوادي آملي، انتشارات الزهراء، ص 114. منظور از امامت، همانا، مقام منيع رهبري جوامع بشري با استمداد از وحي الهي است، لذا رسالت پيامبر را شامل خواهد شد.

41) بداية المعارف الإلهية، سيّد محسن خرازي، مركز مديريّت حوزه‏ي علميه‏ي قم، چ اوّل، 1411 ه، ج 2، ص 27.

42) كشف المراد، ص 363.

43) اكثر مطالب اين قسمت خلاصه شده از مقاله‏اي تحت عنوان لطف در نزد آكويناس و در كلام شيعه، نوشته‏ي آقاي حسين واله، در فصلنامه‏ي نقد و نظر، دفتر تبليغات اسلامي حوزه‏ي علميه‏ي قم، سال سوم، شماره‏ي اوّل، زمستان 1375، ص 166 گرفته شده است.

44) دايرة المعارف فارسي، غلام‏حسين مصاحب، ج 2، ص 1970: فيض )grace( در الاهيات مسيحي يعني، لطف پروردگار، كه براي رستگاري انسان ضروري است.

45) نقد و نظر، ص 168 (به نقل از فرهنگ آكسفورد، مدخل Grace).

46) نقد و نظر، ص 168 - 170، به نقل از انجيل، نامه به روميان، فصل هشتم، ص 1 - 11 و فصل سوم، ص 24 و فصل پنجم، ص 3 و (فصل ششم، ص 6 - 15).

47) رساله‏اي در باب لطف، اكويناس، فصل دوم، باب دوم، جواب به اشكال دوم.

48) نقد و نظر، ص 173 (به نقل از دايرة المعارف دين، مدخل Graice).

49) شرح الأصول الخمسة، ص 624؛ المنقذ، ج 2، ص 42؛ كشف المراد، ص 413.